

## ملاحظات فرهنگی در تخصیص منابع

نویسنده: دکتر حسن سبحانی\*

### چکیده

در این مقاله، پس از ذکر مسئله پژوهش که همانا عدم انطباق سیاست‌گذاری با دیدگاه‌های کارشناسی در نظام برنامه‌ریزی کشور است، کوشیده‌ایم به معرفی ملاحظات فرهنگی بپردازیم و ضرورت اندازه‌گیری این ملاحظات و همچنین اهمیت آنها در نظام برنامه‌ریزی را تبیین نماییم. آن‌گاه به شیوه رایج در تخصیص منابع در کشور اشاره کنیم و شیوه موجود را به سبب عدم رعایت ویژگی ملاحظات فرهنگی در تخصیص منابع، نقد و بررسی نماییم. بر این اساس، رویکرد جدیدی از تخصیص منابع را که متناسب با نظام اسلامی است و در آن ملاحظات فرهنگی از طریق فهم، درک و عامل شدن و تعمیق باورهای مذهبی به همراه تخصیص منابع جامعه‌ای توسعه یافته با ارزشهای اسلامی را نوید می‌دهد، معرفی کرده‌ایم. در این رویکرد، ناسازگاری منطقی بین توسعه و عدالت مرتفع گردیده و "هم مسئله" بودن مردم و دولت در جریان "مشارکت برای توسعه" لحاظ گردیده است. سپس ضرورت و اهمیت جستجوی شاخصهای فرهنگی و اجتماعی متناسب با رویکرد جدید و در کنار شاخصهای اجتماعی را یادآور شده‌ایم.

### ۱. مسئله پژوهش

در جوامعی که با تحولات بنیادین اجتماعی رو به رو هستند و برای تحقق هدفهای مستظهر به تحولات، اهتمام می‌نمایند، ضرورت دارد که دستگاه برنامه‌ریزی آنها همچون نهادی پویا و انعطاف پذیر، قابلیت فهم هدفها و خواستهای سیاستگذاران یا مردم را که از طریق مجاری قانونی، از قبیل مجالس مقننه، ابراز می‌شود، داشته باشد و خود را چنان مجهز سازد که توانایی عملیاتی کردن هدفهای منجر به تحول اجتماعی را در خود به وجود آورد، به نحوی که برنامه‌ریزی و

تخصیص منابع به گونه‌ای عملی شود که برآیند اجرای آن در جامعه، به نتیجه مورد انتظار، یعنی دستیابی به هدفها، منجر شود. هرگاه مطابقت نتایج حاصل از اجرای برنامه‌ها و منابع تخصیص داده شده با هدفهای متولیان سیاسی جامعه رؤیت شود، در آن صورت می‌توان از همسویی و پویایی نهاد برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی در جامعه جدید یاد کرد.

آنچه در این مقاله مطرح می‌کنیم، آن است که بین خواست و اراده سیاستگذاران با چگونگی تخصیص منابع و الگوی برنامه‌ریزی، رابطه‌ای تکمیلی برقرار نیست. بدین روی، در جامعه ما، این احساس به وجود آمده است که جستجوی هدفهای عالی نظام، از قبیل رشد و توسعه ارزشها و اخلاق اجتماعی، حفظ مساعدت و معاضدت مستمر مردم در گذر زمان و همچنین دورنمای امیدوارکننده عدالت اجتماعی و استثمارستیزی حاکمیت در عمل تفاوت بسیاری با گفتار و کلام دارد. این ناهماهنگی، نه به سبب کمبود منابع، بلکه به علت تخصیص نادرست منابع و عدم رعایت ملاحظات فرهنگی در تخصیص منابع صورت گرفته است.

به بیان دیگر، نهاد برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی، با ملاحظه دغدغه‌های صرفاً اقتصادی کارشناسان خویش، الگویی را با تصویب قوه مقننه و یا در مواردی بدون آن، در جامعه به جریان انداخته است که با الگوی موردنظر سیاستگذاران در مجلس شورای اسلامی و همچنین سیاستهای موردنظر رهبری نظام اسلامی که مطابق اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از ناحیه مقام معظم رهبری ابلاغ می‌گردد، مابینت داشته است. به همین سبب، با استمرار این شیوه تخصیص منابع، نقاط عطفی در مراکز تصمیمگیری به وجود آمده است. بنابراین، موضوع پژوهش ما، در این مقاله، ضرورت حرکت نهاد برنامه‌ریزی کشور با ملاحظه اتخاذ روشی است که در آن دانش کارشناسان مددکار و یاری دهنده سیاست‌گذاران شود، بدون اینکه یکی از این دو، جایگزین دیگری گردد.

## ۲. ملاحظات فرهنگی و ضرورت اندازه‌گیری آنها

اگر فرهنگ را به شیوه زندگی تعریف کنیم، فرهنگ در برگیرنده همه ابعاد مادی و معنوی زندگی انسانها می‌شود، خواه در عرف از آن وجوه، به فرهنگ تعبیر گردد یا ننگردد. برای مثال، معماری و

شیوه ساخت و ساز ساختمان و شهرها، همان قدر از فرهنگ برخوردار است و بیانگر شیوه زندگی مردم جامعه است که میزان دسترسی مردم به کتابخانه‌های عمومی یا شمار روزنامه‌ها و تعداد کسانی که برای دیدن فیلمهای سینمایی، اوقات فراغت خود را مصروف می‌دارند، مقوله‌ای فرهنگی است. با این نگرش، قاعدتاً فعالیتهای اقتصادی و بازرگانی و متغیرها و پارامترهای ناشی از آنها که در شیوه زیستن و شیوه پوشیدن و چگونگی اندیشیدن مردم به پدیده‌های پیرامون خود تأثیر دارند، همان قدر فرهنگ است که بهره‌مندی از موسیقی مقبولی که انسان را به اندیشیدن وا می‌دارد و مشاهده زیبایی ناشی از ترکیب رنگها در محراب مساجد و شبستانهای باشکوه و مناره‌های بلند در اماکن مذهبی، به فرهنگ معطوف است.

بر این اساس و مبتنی بر نظریه پایه در ساختار شخصیت که می‌گوید هنجارهای انسان در دورانی از سنین نوجوانی شکل می‌گیرد که هنوز جنبه عقلانی شخصیت فرد هم به رشد لازم نرسیده است، قطعاً می‌توانیم از مجموعه مردمانی که در جامعه‌ای زندگی می‌کنند، انتظار رعایت هنجارهایی را داشته باشیم که در دوره پیش از وارد شدن به مراحل جوانی (از نظر سنی) از آنها برخوردار گردیده‌اند و معمولاً هم تغییر آنها دشوار است. بدین روی، فرهنگ هر ملت که در بردارنده آداب و رسوم، عقاید، هنجارها، ارزشها، دین و زبان و نظامهای اقتصادی و خانوادگی و جز اینهاست، عمدتاً تا دوران نوجوانی فرزندان آن ملت شکل می‌گیرد و حاکمیت خود را برای سالیان طولانی در کردار و گفتار و اندیشه مردم استمرار می‌بخشد و چون پدید آوردن یا رخ دادن هر نوع پدیده‌ای که در راستای همسویی با هنجارهای موجود در آحاد مردم نباشد، از سوی مردم پذیرفته نمی‌شود، عنایت سیاستگذاران و برنامه‌ریزان باید به ضرورت اتخاذ شیوه‌هایی که به موجب آن جامعه احساس کند روند امور در جهت مطابقت با ذهنیتهای او یا حداکثر تصحیح آن ذهنیتهاست، توجه ویژه داشته باشند. بدان روی از تصحیح ذهنیتهای هنجارها سخن به میان آوردیم که در جهان بینی اسلامی، مقوله "هدایت" ایجاب‌کننده و فراهم‌آورنده شرایطی است که به موجب آنها باید در تخصیص منابع کمیاب جامعه این مهم مورد توجه قرار بگیرد.

منظور ما از اعمال ملاحظات فرهنگی در تخصیص منابع، آن است که در جامعه ما، هدفهایی که تمایل به حصول آنها در گذر زمان تعقیب می‌شود، از قبیل پاسداری از حریت و اهمیت انسان در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، تقویت تفکر، تعقل و قدرت نقادی، مقابله با خرافات و

موهومات و تحجرگرایی، مقدس مآبی و ظاهرگرایی، افراط در تجددطلبی و خودباختگی در برابر دیگران، همچنین ترویج روحیه قیام به قسط و عدالت اجتماعی، ارزش دادن به کار و اهمیت بخشیدن به کوشش در راه استقلال، تقویت و آموزش ترجیح منافع جمعی بر منافع فردی، احترام گذاشتن به قانون و نظم عمومی، گسترش روحیه نقد و انتقادپذیری، اهتمام به جاذبه و رحمت و جامع‌نگری در تصمیمات و اهتمام به شور و مشورت و پرهیز از خشونت و شتابزدگی و یکسوی‌نگری و استبداد رأی، همچنین تلقی نادرست از زهد و ترک دنیا، مخفی کردن فساد عقیده و اخلاق یا حتی تثبیت به شرع برای فرار از قانون و توجیه تخلف از نظم اجتماعی به بهانه عدم سوء نیت، خودداری از قدرشناسی اجتماعی به این بهانه که آدمها باید ایثار داشته باشند، تحت الشعاع قرار گرفتن حق در برابر شخصیت، رواج خرافات در پوشش عقاید دینی، ریاکاری، نفاق، تملق، حرمت‌شکنی، عدم اهتمام به تعاطی افکار و تبادل آرا و مواردی از این قبیل، چنان وضعیتی پیدا کنند که در مقاطع مناسب زمانی که مورد بررسی واقع می‌شوند، حکایت از تعمیق خود در ذهنیت قایلین به خویش نمایند و این نکته را مطرح سازند که مجموعه امور از ناحیه بخش عمومی و همچنین بخش خصوصی، به نحوی ساماندهی شده است که ما با تعمیق در اجزای فرهنگی جامعه مواجه هستیم.

مقوله اندازه‌گیری تغییرات ملاحظاتی که مورد اشاره واقع شدند، از همین دیدگاه اهمیت می‌یابد، به نحوی که با اتخاذ روشهای دقیق و در مقاطع زمانی‌ای که قابلیت اندازه‌گیری تغییرات شاخصهای مورد اشاره یا ملاحظات فرهنگی فراهم می‌شود، دستگاه برنامه‌ریزی کشور با سنجش این تغییرات از دغدغه میزان و چگونگی همسویی یا عدم همسویی تخصیص منابع در امور مختلف که کار کارشناسان است با این ملاحظات اساسی که برخی از دغدغه‌ها و هدفهای سیاستگذاران می‌باشد، اطلاع یابد و بر درجه کارایی منابع اختصاص داده شده، وقوف یابد.

به نظر می‌رسد که ساده نبودن این اندازه‌گیری تا حدودی موجب شده است که نهاد برنامه‌ریزی اصولاً خود را، یا مؤسسه دیگری را به نیابت از طرف خود، درگیر با این موارد ننماید. برای مثال، اینکه مردم در جامعه تا چه حد راستگو هستند را با چه شاخصی باید تعیین کرد؟ آیا اقامه نماز توسط آنان می‌تواند نشانه‌ای از دروغگو نبودن تلقی شود؟ اینکه فرصت‌طلبی یا عافیت‌طلبی یا مخفی‌نگه داشتن واقعیت عقاید و باورها تا چه اندازه در جامعه‌ای مطرح است را چگونه باید

اندازه گیری کرد؟ نماد لازم برای سنجش این امور کدام است؟ بدین ترتیب، می بینیم که اندازه گیری ملاحظات فرهنگی محتاج به مطالعه ای عمیق و اعتبار روشی متقن است که متأسفانه نه در نهادهای برنامه ریزی و نه در مؤسسه های فرهنگی ما، نشانی از آن وجود ندارد. البته اگر فرض کنیم که دست کم به آن می اندیشند.

ضرورت یافتن روش اندازه گیری و اهمیت آن از ناحیه دیگری هم مطرح است و آن عبارت از شبهه یا خطر مترادف گرفتن ساخت و سازهای فیزیکی و رشد زیربنای اقتصادی با رشد و اعتلا در اجزای فرهنگی است (بدون اینکه تأثیر مثبت یا منفی آنها را بر اجزای فرهنگی منکر باشیم). عدم اندازه گیری تغییرات ملاحظات فرهنگی در فاصله های مثلاً پنجساله، این نگرانی را به وجود می آورد که شکاف بین دغدغه کسانی که ذهنیت و هنجارها و عقاید آنان در دورانی شکل گرفته است که با امروز فاصله زمانی زیادی دارد با جوانان و نوجوانانی که دیروز کسانی که امروز جامعه را اداره می کنند ندیده اند، آن قدر زیاد باشد که در حالی که گروه اول با معیارهای عقلایی در شخصیت خویش به احداث ارکان مطمئن یک جامعه اشتغال دارند، گروه دوم با معیارهای احساسات، عواطف، اجتماعی و بعضاً عقلانی خویش، در جستجوی مقوله های دیگری باشند که لزوماً با اشتغالات دسته اول سازگاری ندارد و مسئله شکاف و تجزیه فرهنگی شا کله مقتدر خویش را بر ذهنیت معصوم نسلی که امروز هنجارپذیری خود را تجربه می کند، چنان برپا می دارد که امکان اصلاح یا تخریب آن در آینده وجود ندارد یا بسیار کم است. عدم اندازه گیری تغییرات ملاحظات فرهنگی می تواند آینده جامعه را با دو واقعیت مجزا از هم مواجه کند، یعنی واقعیت آرمان مستظهر با "باید"ها و آرمانهای بحق و درست، و واقعیت متکی بر "هست"های توجیه پذیر و مهم. مقوله ای که چون احتمالاً در آینده فهم می شود، ما را با واقعیهایی که بی رحمانه به تحمیل خویش می پردازند، رو در رو می سازند.

### ۳. شیوه رایج در تخصیص منابع

آنچه هم اکنون در نظام برنامه ریزی کشور می گذرد و حاصل تلاش هزاران کارشناس در برنامه و بودجه و همچنین گروههای کار و تشخیص در وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی است که مواردی را به عنوان پیشنهاد به سازمان برنامه ریزی کشور ارسال می نمایند و نیز آنچه پس از فراهم آمدن

مجموعه‌ای که تلفیق پیشنهادها و امکانات است به شورای اقتصاد و هیأت وزیران و مآلاً مجلس شورای اسلامی تقدیم می‌شود، عبارت از سازماندهی مجموعه‌ای خط مشی و هدفهای کیفی و کمی برای بخشهای مختلف فعالیت در کشور است که پس از مجادله‌های لفظی فراوان و تلاش بخشهای مختلف برای در اختیار گرفتن منابع بیشتر حاصل می‌گردد و کسی ادعای آن را نمی‌کند و نمی‌تواند مدعی شود که ما دارای یک مجموعه برنامه‌ریزی شده مرکب از ۱۰ عنصر یا بخش در کشور هستیم که بر فعالیت بخشها و جهتگیری آنها روح واحدی حاکم است و اقدامات برای تکمیل نمودن آن هم در جریان است. برای مثال، چنین نیست که برنامه‌ریزی و احداث مسافت مشخصی راه‌آهن که سالهای معینی به طول خواهد انجامید، با توجه به افزایش محصولات صنعتی یا کشاورزی ناشی از تأسیس سد مشخصی باشد که در این فاصله به بهره‌برداری می‌رسد و ذهنیت مردم و فرهنگ حاکم بر آنان نیز در همین زمینه به مدد گرفته خواهد شد، یا وظیفه حمل و نقل تعداد مسافر رو به افزایشی را طی این سالها و در مسیر موردنظر بر عهده خواهد گرفت.

نبود چنین انسجام و وحدتی در نظام برنامه‌ریزی ما موجب رقابت و برانگیزی بین متقاضیان دریافت اعتبارات می‌شود که بالأخره در مواجهه با مدیریتهای برنامه و بودجه به تعادلی می‌رسد که به لحاظ ذهنی شکننده و توجیه‌ناپذیر است. اما از آن مهمتر، مجموعه‌ای از فعالیتهای طاقت‌فرسا و توأم با کوشش صدها هزار انسان متخصص و نیروی کار ماهر و ساده را به جریان می‌اندازد که چون جدای از هم صورت می‌گیرد، به نرخهای رشد نامتوازن با هم در بخشهای مختلف می‌انجامد و از این طریق است که جامعه احساس می‌کند که دارای پیشرفت متوازن در فرهنگ و در سیاست و مشارکت و همچنین در اقتصاد نیست. پیدایش این برداشت نیز خیلی عجیب نیست، زیرا در این روش، بخشهای فرهنگی، پیش از آنکه توسعه اجزای فرهنگی را منظور داشته باشند، به فعالیتهای فرهنگی‌ای می‌اندیشند که معلوم نیست اصولاً با در نظر گرفته شدن فعالیت در دیگر بخشها، آیا برای صورت گرفتن موضوعیت دارند. برای مثال، در جامعه‌ای که سیاستهای اقتصادی به منظور نایل شدن به آنچه که توسعه اقتصادی انگاشته می‌شود، برای تعمیق شکاف درآمدی و ثروت بین قشرهای مختلف مردم کارکرد مؤثر دارد، آیا اختصاص امکانات کافی برای ایجاد کتابخانه‌ها و تجهیز آنها به تنهایی می‌تواند ویژگی برخورداری از فرهنگ کتابخوانی را بر پیشانی مردم به نمایش

بگذارد، یا اینکه جامعه گرفتار در تلاش برای تأمین معاش خویش، اصولاً اندیشه و فرصت پدید آوردن واقعی (و نه ذهنی و مصنوعی) فرهنگ کتابخوانی را ندارد و هر قدر مسئولان فرهنگی کشور بخواهند میزان کتاب فروش رفته در دوره معینی از زمان را دلیلی بر رشد کتابخوانی بدانند، واقعیات تلخ و غم‌انگیز موجود در اوقات ناچیز تخصیص یافته به کتابخوانی و همچنین پایین بودن سطح آگاهی علمی مردم، این ادعا را بی‌اساس می‌سازد.

در روش موجود تخصیص منابع در کشور، حتی بهبودهایی که در روند فعالیتهای اقتصادی صورت می‌گیرد را نمی‌توان برخوردار از ملاحظات فرهنگی اسلامی ما دانست، هر چند آن پیشرفتها دارای آثار اجتماعی مثبت هم باشد. برای مثال، ممکن است با تغییراتی که در ضریب جینی تغییر حاصل می‌کند، روند توزیع درآمد را به سمت مساوات بیشتر بدانیم، اما چون برای ایجاد تغییرات منجر به کاهش ضریب جینی که همان نشانه بهبود در توزیع درآمد است، لزوماً از راه کارهای دینی بهره نگرفته‌ایم. ادعای بهبودی مستظهر به باورهای فرهنگی و دینی، دست کم، مسکوت است.

چنین می‌نماید که در روش موجود تخصیص منابع، اگر طی یک دوره حدود ۲۰ سال، همه امور در نظر گرفته شده کار خود را به خوبی انجام دهند و اوضاع برای پیشرفت مساعدت نماید، ما می‌توانیم وارد جامعه‌ای شویم که به لحاظ اقتصادی رشد یافته است، اما تضمینی وجود ندارد که لزوماً طی این جریان رشد یابندگی، فرهنگ و باورهای دینی و هنجارها و ارزشهای جامعه نیز تعمیق شده باشد، هر چند، بی‌گمان، فرهنگ و مناسبات فرهنگی خاص با شیوه فعلی تخصیص منابع، در جامعه مطرح و پادار شده است.

#### ۴. رویکرد ناظر به روش ملاحظات فرهنگی در تخصیص منابع

در رویکردی که به تخصیص منابع به نحوی می‌پردازد که به موجب آن ملاحظات فرهنگی لحاظ می‌شود، در چگونگی برنامه‌ریزی همواره دغدغه رعایت ملاحظات فرهنگی مطرح است، به طریقی که جامعه هدایت می‌شود تا ضمن تعمیق باورها و ارزشها و عقاید و هنجارهای آن، رشد و توسعه را نیز تجربه کند. در خصوص کشور ما، که برخوردار از ایدئولوژی اسلامی است، جستجوی

علمی راه کارهای دینی برای اعمال در امور مختلف و تلاش برای اجرای آن راه کارها با زمان و مکان متناسب شده، می تواند ضمن آنکه منابع را تخصیص می دهد برآیند تخصیص را در جهت هدفها و تعمیق ذهنیت فرهنگی مساعد جامعه پیگیری و دنبال نماید. بر این اساس، به طور منطقی، طراحی یک نظام اقتصادی متناسب با درجه توسعه یافتگی کشور و مستظهر به عقاید اسلامی و به وفاق و اجماع رسیدن سیاستگذاران کشور بر آن، باید به عنوان ظرف توسعه اقتصادی، راهنمای عمل باشد. در این نظام طراحی شده تکلیف نظری و نگرش دقیق اسلام به "نهاد" های مهم تشکیل دهنده اجزای نظام اقتصادی اسلام مشخص می شود، و به تبع آن، تلقی از توسعه اقتصادی به عنوان مظروف نظام اقتصادی که همان ظرف توسعه است، یکسان و مشابه می شود. بدین ترتیب، از عدم کارایی در منابع اقتصادی، به سبب تلقیهای متفاوت در مورد توسعه و مفاهیم ذی ربط با آن، کاسته می گردد. برخی از این "نهاد" ها که دستگاه برنامه ریزی ما، دقیقاً باید تکلیف و تلقی قانونی از آن را واضح و تصریح نماید، عبارت است از:

الف) چگونگی حضور و دخالت دولت اسلامی در عرصه های اقتصادی.

ب) چگونگی انگیزه عاملان فعالیتهای اقتصادی در عرصه های گوناگون و نحوه پاداش گرفتن آنها.

ج) چگونگی مالکیت بر عوامل تولید، اعم از دولتی - تعاونی، خصوصی یا شتوق دیگر، و همچنین وضعیت مالکیت حقوقی و معنوی بر تلاشهای اقتصادی آحاد جامعه.

د) چگونگی هماهنگی فعالیتهای اقتصادی و میزان کارکرد و بهره برداری از ابزارهایی از قبیل بازار، برنامه یا شیوه های دیگر.

ه) چگونگی تخصیص منابع از حیث حاکمیت اقتصادی و اینکه چه کسانی تعیین کننده نوع و میزان تولید و حتی نحوه فن آوری در تولید هستند.

و) چگونگی مدیریت اقتصادی از این حیث که تصمیمات تا چه اندازه متمرکز، غیرمتمرکز یا با شیوه های تلفیقی و متفاوت دیگر اتخاذ می گردد.

ز) چگونگی و قابلیت ایجاد تعدیل و تطابق در نهادهای اقتصادی که نشانی از پویایی یا ایستایی و میرایی نظام اقتصادی است.



البته "نهاد" های مهم دیگری هم هستند که در این رویکرد به تخصیص منابع باید سهم و وضعیت آنها دقیقاً طراحی و تصویب و سپس اجرا شود.

در رویکردی که در آن اجزای عناصر تشکیل دهنده نظام اقتصادی اسلام از وضوح و تعریف مشخص برخوردار و در حال اجرا شدن است، موضوع آزمون و خطا و تصحیح، جای خود را به الگوی مشخص و قابل اطمینانی از تخصیص منابع می دهد که اساس آن الگو، برگرفته از ملاحظات عقیدتی است، و بنابراین، هیچ گاه دغدغه ناسازگاری بین نتایج رشد و احتمالاً توسعه اقتصادی با ذهنیتهای حاکم بر جامعه (البته مراد ذهنیتهای اجزای از فرهنگ است که اصالت دارد و از خرافات پیراسته است) مطرح نمی گردد. در این زمینه، یک مثال، خالی از فایده نیست. در خصوص دخالت زیاد دولت اسلامی در اقتصاد، ممکن است گاهی دیدگاههایی افراطی وجود داشته باشد که با دیگر اجزای نظام اقتصادی، همانند آزادی اقتصادی یا حاکمیت اقتصادی مصرف کنندگان با ناسازگاری منطقی مواجه می شوند، و در مقابل، دیدگاههایی بر آن هستند که دولت نباید در امور اقتصادی دخالت کند. بحث مربوط به درستی و نادرستی این دیدگاهها (اگر اصولاً در این بیان بتوان درستی و نادرستی گفت) موضوع این مقاله نیست، لیکن نکته مورد نظر آن است که مثلاً دیدگاه معتقد به عدم ضرورت دخالت دولت اسلامی در اقتصاد، دلیل نظری پشتیبانی کننده خود را کارکرد دولتهایی می داند که در اقتصادهای سرمایه داری، دخالت چندانی در اقتصاد نداشته اند. روشن است که وقتی در یک نظام اقتصادی - اجتماعی مبانی فکری، فلسفی حاکم بر آن نظام براساس فلسفه طبیعی برقرار باشد که به موجب آن هرگونه دخالتی موجب به هم ریختن آرایش طبیعی و کارکرد معمولی و قاعداً صحیح می شود، منطقاً دخالت دولت هم ناموجه است و این نتیجه گیری صحیحی است، لیکن آیا می توان برای نظام اقتصادی، قایل به وظیفه هدایتی و ارشادی برای حاکمیت بود و مقصود حاکمیت اسلامی را برقراری قسط و عدالت دانست، اما برای دولت آن هیچ نقشی در امور مختلف، و از جمله در اقتصاد، قایل نبود؟ از این مهمتر، عدم ضرورت این دخالت و ایفای این نقش را به مبانی فکری فلسفی نظام اقتصادی ای مرتبط کرد که اصولاً بر فلسفه طبیعی و نه تفکر "هدایت" بشری از ناحیه وحی مبتنی است؟

در رویکرد مبتنی بر سازوکار برنامه ریزی و مستظهر به ذهنیت و باور مردم، از آنجا که نقش و

حضور دولت در جامعه‌ای مثل جامعه ما توجیه می‌شود و با انتظارات و برداشتهای عمومی هم منطبق است، این احساس شکننده به وجود نمی‌آید که احتمالاً دولت برای بهبود تخصیص منابع، طبقاتی از جامعه را دچار محرومیت و فقر شدیدی کرده است، به نحوی که مسائل، معضلات و ناراحتیهای افراد درگیر در این وادی از مسائل و دغدغه‌ها و ذهنیت مسئولان دولتی فاصله گرفته، و بدین روی، جامعه به تجزیه فرهنگی در مفاهیمی از این قبیل رسیده است. این مسئله، از آن جهت مهم است که زمینه مشارکت سیاسی را از مردم سلب نموده و رفته رفته آنان را به سمت نوعی بی‌علاقگی نسبت به مسائل سوق می‌دهد که در نهایت، جدایی مقاصد دولت و مردم را نتیجه می‌دهد.

در وضعیتی که منابع اقتصادی، با لحاظ این رویکرد تخصیص یابد، در آن صورت، به قاطعیت می‌توان گفت که به عنوان مثال، بهبود در توزیع درآمد ناشی از تعمیق مفاهیم اقتصادی اسلامی، یعنی زکات و خمس و جز اینها، و عامل شدن مردم به وظایفی که در قبال دیگران هم دارند می‌باشد و بدیهی است که در چنین وضعیتی، جامعه احساس همسویی و سازگاری بین توسعه و رونق و رشد ارزشهای دینی و فرهنگی خود را می‌نماید و به جانب بحثهای غیرقابل تبیین در اولویت توسعه بر عدالت و حفظ ارزشها و برعکس نمی‌لغزد.

### ۵. ضرورت جستجوی شاخصهای متناسب

با توجه به راهبرد مطرح شده در بالا، طبیعی می‌نماید که در نظام برنامه‌ریزی کشور باید علاوه بر شاخصهای کلان موجود در امور اقتصادی، از قبیل محصول ناخالص داخلی، تشکیل سرمایه، مصرف، پس‌انداز، نرخ رشد جمعیت، پایه پولی، نقدینگی، بیکاری و تورم و همچنین شاخصهای بخشی متنوعی که وجود دارد، در جستجوی یافتن، معرفی و تلاش برای ارائه روش مناسب اندازه‌گیری برخی شاخصهای مهم دیگری باشیم که از آنها به ملاحظات فرهنگی یاد شد. بنابراین، در کنار درآمد سرانه یا محصول سرانه ناخالص داخلی، نظام برنامه‌ریزی نشانی دقیق از نرخ رشد ایثار، فداکاری، تعاون، احساس عدالت، سرور و شادی، توکل، آرامش و طمأنینه و همچنین اطلاعات لازم و دقیقی از وضعیت فرصت طلبی، نفاق، دورویی، دروغگویی، تملق و چاپلوسی،

خودخواهی، فساد در عقیده و جزاینها خواهد داشت و به سهولت این امکان را دارد که بین این اجزای مهم که کمی و اندازه گیری شده‌اند، همبستگیها و روابط لازم و تبیین‌کننده را برقرار نموده و به معنادار بودن یا نبودن روابط بین اجزا نایل شود، و از این طریق، به طراحی ترسیم تصویر روشنی از واقعیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عجین و در هم تنیده شده از اجتماع، در هر دوره زمانی مشخص برسد و دارای این قابلیت شود که تغییرات حادث را در این شاخصها در گذر زمان مطالعه نموده، سیاستهای متناسب با آن واقعیات را برای نایل شدن جامعه به هدفهای کلان مصرح در برنامه بلندمدت توسعه تأمین نماید. برنامه‌ای که قاعدتاً سیاستهای کلان مندرج در آن از سوی متولیان قانونی جامعه، طراحی و ابلاغ گردیده است.

جستجوی این شاخصها و به کارگرفتن آنها از ضروریات نظام برنامه‌ریزی در جامعه ماست و نباید به این دلیل که چون با آنچه در دیگر کشورها می‌گذرد متفاوت است، موضوع رها شده بماند و حتی در مواردی با اتهاماتی از قبیل کلی‌گویی در امور و مشخص نبودن چارچوب مفاهیم دینی در باب اقتصاد و اداره جامعه، اصولاً راه مطالعه و پرداخت موضوع تخطئه یا دست کم مسکوت بماند (مقوله‌ای که متأسفانه در دهه گذشته بر نظام برنامه‌ریزی ما گذشت و آن را از حصول به هدفهای ارزشی در نظام تخصیص منابع دور کرد).

## ع. نتایج

در این نوشتار، مسئله همسویی برابند و نتایج ناشی از تخصیص منابع کمیاب اقتصادی با ذهنیات و اجزای فرهنگی جامعه را بررسی کردیم و در جستجوی چرایی وجود مباینت بین هدفهای سیاستگذاران و راه کارهای پیشنهادی کارشناسان در مقوله تخصیص منابع به روشهای اجرایی موجود در نظام برنامه‌ریزی کشور پرداختیم. این نتیجه عاید گردید که باید با عنایت به هدفها و شرایطی که جامعه دینی ما دارد، نظام برنامه‌ریزی کشور به تجدیدنظر در راه کارهای تخصیص منابع پردازد و به نحوی عمل کند که ملاحظات فرهنگی به عنوان هدف اصلی برنامه‌ریزی موردنظر باشد. راهبرد مبتنی بر ملاحظات فرهنگی، تخصیص منابع را، هم به طور بیهنه و هم به نحوی همسو با فرهنگ جامعه عملی می‌سازد. بر این اساس، ضرورت دارد که شاخصهای متناسب با

رویکرد جدید نیز معرفی و قابلیت کمی شدن آنها مطالعه و استخراج گردد و با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از شاخصهای اقتصادی به همراه شاخصهای فرهنگی و اجتماعی که با گروه اول عجین و به میزان زیادی در هم تنیده شده هستند و هر کدام وضعیت خود را و امدار چگونگی دیگران می‌دانند، به تبیین چگونگی شرایط و واقعیات کشور در ابعاد مختلف پرداخت و سیاستگذاری مبتنی بر واقعیت و معطوف به حقیقت مطلوب را طراحی و اعمال نمود.

## منابع

## الف) فارسی

۱. اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. تهران: کویر.
۲. برمن، ادوارد (۱۳۶۶). کنترل فرهنگ. ترجمه دکتر حمید الیاسی. تهران: نشر نی.
۳. سبحانی، حسن (۱۳۷۳). نظام اقتصادی اسلام. سازمان تبلیغات اسلامی.
۴. طوسی، محمدعلی (۱۳۷۱). فراسوی خواستن. تهران: شباویز.
۵. گنون، رنه (۱۳۷۲). بحران دنیای متجدد. ترجمه ضیاءالدین دهشیری. تهران: امیرکبیر.
۶. نصر، سیدحسین (۱۳۷۴). جوان مسلمان و دنیای متجدد. ترجمه دکتر مرتضی اسعدی. تهران: طرح نو.

## ب) انگلیسی

7. UNESCO (1988). *Goals of Development*.

منتشر شد

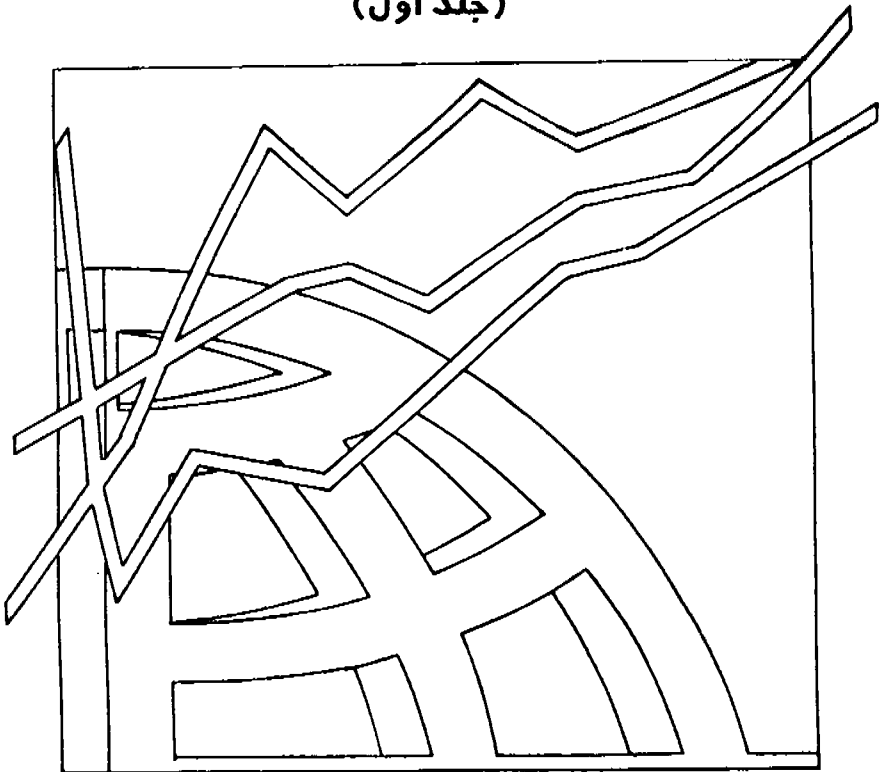


در سهایی در

# اقتصاد کلان

به همراه توضیحات مترجمان

(جلد اول)



نویسندگان: اولیویر جین بلانچارد - استنلی فیشر

مترجمان: دکتر محمود ختائی - تیمور محمدی